

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یک دسته از روایاتی که در مورد کفار و مشرکین مورد بحث قرار می‌گیرد بحث البسه کفار است. این هم یکی از آن مواردی است که باید مورد بحث قرار بگیرد و با این بحث، دیگر روایاتی که در مورد نجاست کفار و مشرکین در ابواب فقهی بیان شده، دیگر آن روایات تمام می‌شود. حالا صرف نظر از بحث اغلیت که در جامعه مسلمین است یا در جامعه کفار است و حکم به اغلیت در مورد البسه و در مورد پوست حیوان در؟ و در امثال ذلک هست صرف نظر از آن...

سؤال: یعنی بنا بر مبنای شما اغلیت هم منتفی

می‌شود؟

جواب: بله؟

سؤال: بنا بر مبنای حضرتعالی که ... بنا بر این

دیگر آن اغلبیت هم منتفی می شود دیگر؟

جواب: بله دیگر،

سؤال: یعنی اغلبیت نداریم، یعنی سوق مسلمین

دیگر نداریم

جواب: نه، البته در صورتی که انسان بداند که

آنها بسم الله می گویند، چون در بعضی از روایات

که خواندیم - نمی دانم شما بودید یا نه؟ - در آن جا

دارد مثلاً نصارای عرب، آنها نمی گویند. آنها خارج

هستند. اگر انسان بداند که نصاری و یهود بسم الله

می گویند، اگر بداند در این صورت ذبیحة آنها بلا

مانع است.

سؤال: بنا بر همین مبناء سوق منتفی می شود،

یعنی سوق مسلمین با سوق یهود و نصاری یکی

می شود.

جواب: بله دیگر، یعنی اگر انسان بداند آن یکی

می شود، اگر نداند نه، همان اصالة عدم تزکیه در این

جا حاکم است.

سؤال: بنابراین در ذکر خدا عربیت هم لازم

نیست.

جواب: نخیر، نه، فارسی هم می‌توانید بگوئید.

شما موقع ذبح بجای بسم الله بگوئید خدا، یا مثلاً

بگوئید God، فرقی نمی‌کند، انگلیسیها می‌گویند

In the name of God همان است، فرقی نمی‌کند،

سؤال: الان در کشتارگاههای دنیا این قضیه

مرسوم هست؟

جواب: بله؟

سؤال: در کشتارگاههایی که در دنیا هست این

قضیه مرسوم است؟ یعنی با نام خدا شروع میکنند؟

جواب: آنها الله می‌گویند.

سؤال: این را می‌گویند؟

جواب: بله، یعنی مسلمین در کشورهای خارج،

آنها هم الله می‌گویند، فرض کنید که مسلمین

انگلیسی زبان، مثلاً God نمی‌گویند آنها هم الله

می‌گویند، خب اینها نمی‌دانند اگر به آنها بگوئیم

بابا راحت است همان...، البته خب الله بهتر است

چون الله آن اسم مُنزلِ من السماء است و با God

ممکن است تفاوت داشته باشد چون آن اسم الله،

اسمی است که دلالت بر ذاتی می‌کند که مستجمع

جميع صفات کمالیه است ولی نه فقط خدائی که

خدای رحمت است ولی نعمت و این‌ها در آن نیست. البته بنا بر اختلافی که در این جاست بعضی‌ها می‌گویند God اشاره به آن الله است، بعضی‌ها می‌گویند نیست. اما آن چه که خود من تفحص کردم در God همان معنای الوهیت لحاظ شده، یعنی معنای جامعیت منتهی خدای مطلق، نه اینکه با قید مستجمع جمیع صفات که اطلاق هم حکم همان مسئله استجماع را در این جا دارد و این در ترجمه بعضی از چیزها، بسم الله الرحمن الرحيم و اینها به درد می‌خورد، بعضی‌ها می‌گویند نمی‌شود به جای این، God گذاشت. بعضی‌ها می‌گویند می‌شود گذاشت. اما آن طور که من تفحص کردم اشکالی ندارد.

علی‌ایّ حال آیه‌ای که در این جا می‌فرماید: وَ

لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ... ﴿الأنعام، ۱۲۱﴾

این در جا اشاره به این ندارد که اسم الله بر آن باشد.

اسْمُ اللَّهِ یعنی در این جا اسم خدا. نه اینکه اسمی که

الله، لفظ ((الف)) و ((لام)) و ((ها)) آن حاکی از آن

هست، نه، کُل اسم و يحكى عن هذه الذّات، يحكى

عن الله تعالى، این معنا، معنای آیه است، لذا شما

بسم الله هم نگفتید، نگفتید، الله هم بگوئید کافی

است، الله، سر حیوان را ببرید، خدا، سر حیوان را

ببرید، مثلاً ربّ، سر حیوان را ببرید یا مثلاً فرض کنید که الرّاحم، سر حیوان را ببرید، این در این جا فرقی نمی‌کند. خصوصاً الله در این جا ملاک نیست.

سؤال: الان در کشتارگاههای بهداشتی و عمومی

کشورهای اروپایی الله می‌گویند؟

جواب: نه نمی‌گویند،

سؤال: نمی‌گویند؟

جواب: نخیر آنها الله نمی‌گویند، باید تحقیق

کرد، نخیر آنها در کشتارگاهشان فقط حیوان می‌آید

و همین طوری با وسایل و جهازی که برای ذبح

هست، حیوانات به ترتیب می‌آیند و آنها را همان

حدید و هر چه هست آنها را ذبح می‌کند و می‌رود و

هیچ نوع تسمیه چیزی نمی‌کند

سؤال: ... فقط یک نفر بفرستیم بگوییم شما یک

الله بگوید

جواب: بله

سؤال: نیاری به نیرو فرستادن در کشتار و اینها

نیست؟

جواب: نخیر نیست، نخیر. در آن حینی که دارد

ذبح می کند در آن حین اسم الله باشد کفایت می کند. ولو آن که ده تا با همدیگر هستند. یعنی آن حیوانی که ذبح می شود بر آن حیوان کلمه الله اطلاق بشود، حالا آن حیوانی که پشت [سر در صف] است و می خواهد بیاید اسم الله [بر آنها هم صدق می کند، ولی آن حیوانی که خارج از آن محوطه هست عرفاً اطلاق اسم بر آنها معنا ندارد و صحیح نیست. ولی آن حیوانی که در این جا است] (یعنی در محوطه محل ذبح است و در صف برای ذبح شدن قرار گرفتند) فرض کنید که از این جا تا آن جا همین طوری دجاج به ترتیب اینها معلق هستند، شما یک الله می گویند، آن دجاجی که در آن جا هست] (در انتهای صف ذبح قرار دارد) تا این دجاجی که در این جاست] (ابتدای صف ذبح) ، تمام اینها بلا مانع است. چون اینها در این مکان واحد، اسم الله بر آنها اطلاق شده. حالا بعضی ها نوار هم می گذارند، همین طور نوار الله، الله می خواند تا [پایان یافتن عمل ذبح...]

سؤال: این اشکال دارد؟

جواب: بله؟

سؤال: این اشکال دارد؟

جواب: این به نظر شبهه ناک می آید، چون در

واقع فاعل بایستی که بگوید الله، یعنی

سؤال: فاعل در دستگاه دارد می گوید دیگر

جواب: نه، بالاخره گوینده حی، یعنی مختار

بایستی که الله بگوید. این [منظور] هست.

سؤال: در مورد گاو و اینها اول یک شوک وارد

می کنند که بیهوش بشود بعد ذبح می کنند، این

اشکال ندارد؟

جواب: نخیر، عیب ندارد.

سؤال: ...؟

جواب: آن بله، اگر این اِماتِه مستند به آن شوک

باشد دیگر آن حرام است، اِماتِه باید مستند به ذبح

باشد

سؤال: یعنی این شوک با هر چه باشد کافی

است؟

جواب: بله، وظاهراً هم [این شوک اِماتِه را]

ایجاد نمی کند.

روایاتی که در این جا هست امروز می خوانیم و

بعد آن جمع بندیی که خدمتتان عرض کردم آن جمع بندی را عرض می‌کنیم و دیگر امروز بحث روایت را تمامش می‌کنیم بحول و قوه خدا.

یک روایتی هست، روایت علی بن جعفر است که حالا ایشان می‌آید در این جا بیان می‌کند، روایت تهذیب است از معاویه بن عمّار: قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ثِيَابِ السَّابِرِيَّةِ، يَعْمَلُهَا الْمَجُوسُ وَ هُمُ اخْبَاثٌ وَ هُمُ يَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَ نَسَاءُهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ، أَلْبَسُهَا وَ لَا أَغْسِلُهَا وَ أُصَلِّي فِيهَا؟ قَالَ نَعَمْ، قَالَ مَعَاوِيَةَ: فَكَطَفْتُ لَهُ قَمِيصًا. مَعَاوِيَةَ فِي هَذِهِ جَاءَ مِي گويد من برای حضرت یک لباسی را فرستادم که خود حضرت این کار را انجام می‌دهد یا نه؟ و خطته و فتلت له ازراً و رداءً من السابري، ثم بعثت بها اليه في يوم الجمعة حين ارتفع النهار! يعني در وقتی که حضرت نمی‌توانست آن را بشوید، می‌خواستم قشنگ با چشمم، به عینم بینم که خود حضرت که فتوا می‌دهد خودش هم عمل می‌کند به این فتوا یا نه؟ فَكَانَهُ عَرَفَ مَا أَرِيدُ، داری امام را امتحان می‌کنی؟ خاك بر سرت كنم! وَ خَرَجَ بِهَا إِلَى الْجُمُعَةِ. حضرت همین لباس را پوشید و آمد به این جمعه، این یکی از آن روایات است.

خب این روایات را همه را می‌گوئیم، وجه

استدلال را بعد عرض می‌کنم، فعلاً نه.

روایت دوم، روایت ابوجمیله عن ابی عبدالله علیه السلام، روایت در کتاب من لایحضره الفقیه هست، اَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ ثَوْبِ الْمَجُوسِيِّ، الْبَسَهُ وَاصْلَى فِيهِ؟ قَالَ نَعَمْ. قُلْتُ يَشْرَبُونَ الْخَمْرَ، قَالَ نَحْنُ نَشْتَرِي الثِّيَابَ السَّابِرِيَةَ فَنَلْبَسُهَا وَلَا نَغْسِلُهَا. این هم روایت دوّم.

روایت سوّم، روایت حسین بن علوان است، عن جعفر، عن ابی، اَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ، رَوَيْتَ رَوَايَةَ قَرَبِ الْاِسْنَادِ اسْت، كَانَ لَا يَرَى بِالصَّلَاةِ بَعْثًا فِي الثَّوْبِ الَّذِي يُشْتَرَى مِنَ النَّصَارِيِّ وَالْمَجُوسِيِّ وَالْيَهُودِيِّ قَبْلَ اَنْ يَغْسِلَ، يَعْنِي الثِّيَابَ الَّتِي تَكُونُ فِي اَيْدِيهِمْ فَيَنْجَسُونَهَا وَلَيْسَتْ ثِيَابُهُمُ الَّتِي يَلْبَسُونَهَا. اَنْ لِبَاسِ هَايِي رَا كِه مِي پُوشَنَد اَنْ رَا مَنع كَرَدَنَد، اَنْ لِبَاسِ هَايِي رَا كِه دَرَسْت مِي كَنَد وَ نَسِج مِي كَنَد، حَضْرَت اَنُهَا رَا اَشْكَال نَمِي كَنَد.

روایت دیگر روایت دعائم الاسلام است: سئل جعفر بن محمد عليهما السلام عن ثياب المشركين، يُصَلِّي فِيهَا؟ قَالَ لَا. اَنْ لِبَاسِي كِه خُودَشَان مِي پُوشَنَد، حَضْرَت مِي فَرْمَايَنَد نِه.

روایت دیگر از دعائم الاسلام است و رخصوا

عليهم السلام في الصلاة في الثياب التي يعملها  
المشركون ما لم يلبسوها أو تظهر فيها نجاسه... اين  
هم يكي.

روایت دیگر روایت احتجاج طبرسی است عن  
محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، فی ما کتب الی  
صاحب الزمان انه قال عندنا حاکة مجوس، یأکلون  
المیته و لا یغتسلون من الجنابة و ینسجون لنا ثیاباً  
فهل یجوز الصلاة فیها قبل ان تُغسل؟ الجواب: لا  
بأس بالصلاة فیها. این هم روایت دیگر.

روایت از کتاب درست بن ابی منصور است،  
عنه عن عمران، عن... قال قلت لابی عبدالله علیه  
السلام جعلت فداک، الثوبُ یرجُ من الحائک  
أیصلی فیها قبل ان یُغسل؟ قال لا بأس بی ما لم یعلم  
رَیبه.

روایت دیگر روایت تهذیب است عن معلى قال  
سمعتُ ابا عبدالله ان یقول لا بأس بالصلاة فی الثیاب  
التی یعملها المجوس والنصارى و اليهود.

روایت دیگر، روایت حلبی است: تهذیب عن  
الحلبی، قال سلتُ ابا عبدالله علیه السلام عن الصلاة  
فی ثوب المجوسی فقال له یُرشُّ بالماء

روایت دیگر روایت تهذیب است که می فرماید:  
جمیل بن عیاش بن علی بزاز قال اخبرنی ابی قال

سألتُ جعفر بن محمد عن الثوبِ يعملُهُ اهلُ الكتابِ  
أصلِي في قَبْلِ أَنْ يُغْسَلَ؟ قالَ لا بأسَ وَاِنْ يُغْسَلَ  
أَحَبُّ إِلَيَّ. اِگر شسته شود بهتر است.

روایت دیگر روایت سماعه عن ابی بصیر عن  
ابی جعفر علیه السلام قال قلت له الطیلسان یعمله  
المجوس أصلی فیہ؟ قال ألیس یُغْسَلُ بالماء؟ قلتُ  
بلی، قال لا بأس، قلتُ الثوب الجدید یعمله الحائک  
أصلی فیہ؟ قال نَعَمْ. که همه این روایتها حکم  
روایت واحد را دارد.

روایت دیگر، روایت عبدالله بن سنان است...

سؤال: ...؟

جواب: بله آقا؟

سؤال: ...؟

جواب: یعنی مضمون، مضمون واحد است.

سؤال: یعنی روایت واحد نیست که...؟

جواب: نخیر، مضمونش مضمون واحد است.

روایت دیگر روایت تهذیب است از حسن بن  
محبوب، عن عبدالله بن سنان قال سألَ أبی ابا  
عبدالله علیه السلام وَاَنَا حاضِرُ اِنِّی اعیر الذمی ثوبی،  
این روایت، روایت مهمی است که ما روی این  
روایت تأکید داریم. اِنِّی اعیر الذمی ثوبی وَاَنَا اعلم

أَنَّهُ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ يَأْكُلُ لَحْمَ الْخَنزِيرِ فَيُرَدُّ عَلَيْهِ  
فَاغْسِلُهُ قَبْلَ أَنْ أَصَلِّيَ فِيهِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ  
السَّلَامُ صَلِّ فِيهِ وَ لَا تَغْسِلُهُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ فَإِنَّكَ أَعْرَتَهُ  
إِيَّاهُ وَ هُوَ طَاهِرٌ وَ لَمْ تَسْتَيْقِنِ أَنَّهُ نَجَسُهُ فَلَا بَأْسَ أَنْ  
تُصَلِّيَ فِيهِ حَتَّى تَسْتَيْقِنَ أَنَّهُ نَجَسُهُ، این روایت،  
روایت بسیار مهمی است. خب این روایت  
می گذاریم بعد می آئیم سراغش.

روایت دیگر، قال ابن سنان، قال سأل ابی عبد الله  
علیه السلام عن الذی یعیر ثوبه لمن یعلم أنه یأکل  
الجرى و یشرب الخمر و فیرده ایصلى فيه قبل ان  
یغسل؟ قال لا یصلی فیہ حتی ان یغسل.

این روایت همان روایت بالا بود دیگر که از  
عبدالله بن سنان بود. منتهی در آن جا حضرت گفتند  
اشکال ندارد، در این جا حضرت می گویند که باید  
آن را بشوید و بعد استفاده بکند که خب در این جا  
شیخ حمل بر استحباب کرده چون راوی یکی است،  
ما جهتش را عرض می کنیم، البته استحبابش صحیح  
هست.

روایت دیگر روایت تهذیب است که ما فقط  
ذیلش را نقل می کنیم چون بالایش مربوط به باب  
اطعمه و اشربه است، سألته عن الرجل اشتری ثوباً

من السُّوقِ لِلْبَسِ، لا يدرى لمن كان، هل تصلح الصلاة فيه، قال إن اشترىه من مسلم فليصلي فيه، وإن اشترىه من نصاراني فلا يصلي فيه حتى يغسل. این هم خب مربوط به این.

روایت دیگر، روایت قرب الاسناد است عن أخيه موسى بن جعفر که حضرت می فرماید: لا بأس.

خب این روایات تا این جا دیگر تمام شد. حالا بحث ما از این روایات با این طول و تفصیل این است که: ببینید حضرت در این روایات دو مطلب را در این جا بیان می کنند:

مسئله اول لباسی است که خود آنها مدتی این لباس را می پوشند بعد این لباس را به عنوان دست دوم، به افراد دیگری می دهند، خب قطعاً با این لباس غذا خوردند، شراب خوردند. فرض کنید که نجاسات دیگر مانند بول و اینها که احترازی از آن نیست با این لباس برخورد کرده، این مشخص بر این است که این لباس، لباسی است که در معرض نجاست و اینها واقع شده و آن کسی که شراب می خورد خب حالا چند قطره از این شراب می افتد

روی لباس، این یک امر طبیعی است و یا کسی که گوشت می خورد، شما غذا که می خورید می بینید که لباسان چند جا لک پیدا کرده حالا اگر این فرض بکنید که لحم خنزیر باشد خوب طبعاً متنجس می کند لباس را، در این که دیگر شکی نیست. یعنی می خواهم عرض بکنم که روایاتی که در اینجا دلالت بر نهی می کند، این نهی، یک امر طبیعی است به جهت این که این دیگر اغماض و این حرفها نیست که انسان بیاید اغماض بکند، یک لباسی که یکسال یک فرد یهودی یا آنهایی که شرب خمر می کنند این لباس را بپوشند انسان به قسم حضرت عباس می گوید این لباس خمر رویش ریخته است دیگر، حالا خشک شده، خشک شدن که از تنجس درش نمی آورد، بالاخره متنجس است و امثال ذلک. آن وقت این مسئله خیلی مسئله روشنی است که در جائی که در آنیه آنها اگر انسان بداند که اینها [اهل شرب خمر یا خوردن لحم خنزیر نیستند] مانند روایت زکریا بن ابراهیم که امثال ذلک این زیاد بود، در آنیه ای که دست می کند توی غذا و می خورد و این آنیه نجس نمی شود، به طریق اولی لباسی که اینها

می‌پوشند اگر اهل شرب خمر و اینها نباشند، این لباس نجس نیست. در جائی که مباشرة دست کافر و مشرک با غذا ارتباط دارد حضرت در آن جا می‌فرماید که این نجس نمی‌شود مگر اینکه شرب خمر بکند و این حرفها که آن از باب نجاست عرضی در این جا دستش [طهارت] ندارد خب در این جا مسلم این است که این لباسی را که منظور حضرت است که نپوشد نه بخاطر این است که عرق بدنش با این لباس تماس پیدا می‌کند بلکه به خاطر این است که مبالغاتی و اعتنائی نسبت به مسائل نجاست و طهارت ندارد، از این باب است، از باب تلاقی عرق بدن با لباس نیست.

لذا دلیل بر این قضیه این است که در این روایتی که عبدالله بن سنان می‌گوید اِنِّی اَعِیرَ الذَّمِّی ثوبی خب قطعاً این لباسی که ذمی می‌پوشد این لباس با عرق بدنش تلاقی پیدا می‌کند، دیگر چشممان را که نمی‌توانیم بر این مسئله ببندیم که این لباس قطعاً با عرق بدنش تلاقی می‌کند، منتهی چون فرصت، فرصت کم است احتمال ملاقات با شراب و اینها در این فرصت کم نمی‌رود، لذا

حضرت در این جا او را امر به استصحاب طهارت می‌کند که وقتی که...، دلیل روایت را که متوجّه شدید که چه شد؟ چون در این جا، لباس لباس عاریه است، لباس عاریه را که یک سال عاریه نمی‌دهند، یک مجلس عروسی لباس عاریه می‌پوشند، الان زنها به همدیگر لباس عاریه می‌دهند که بروند مجلس عروسی و پز بدهند به این و آن! افتخار کنند! فخر بفروشند! حالا مرد هم همین طور است. یک لباس تنش است که انسان خیال می‌کند چه خبر است! نه بابا عاریه است پوشیده بیچاره! این عاریه ها آن زمان هم بوده. این لباس عاریه عرق می‌کند، بدن عرق می‌کند ولی علت این که حضرت در این جا می‌فرماید که لباس اشکال ندارد و او را امر به استصحابش می‌کنند، برای این نکته است که در این جا این قبلاً لباسی را که داده ظاهر بوده، گرچه احتمال اصابهٔ خمر یا لحم می‌رود ولی این احتمال با استصحاب مندفع است. استصحاب در این جا حاکم است بر این احتمال ملاقات با خمر ولی در لباس ذمی... - وقتی که من قبلاً خدمتان در آن جا در بحث جریان اصول عملیه گفتم حالا در استصحاب و اینها هم که انشاءالله شنبه شروع می‌کنیم، ما هر روز می‌گوئیم اصول را شروع کنیم، بعد

دائم همین طوری به تأخیر می‌افتد و اینها. حالا  
اِنشاءالله شروع می‌کنیم به خواست خدا، در آن  
محدوده ای که هست - در جریان اصالة الطهاره و  
همین طور در جریان استصحاب بالاشاره خدمتان  
عرض کردم که این جریان اصول عملیه عرفی است  
نه این که یک حکم مجزای شرعی است یعنی در  
جائی ما اصول عملیه را جاری می‌کنیم که عرف آن  
اصول عملیه را در آن جا جاری بکند و لیکن حال  
اسمش را نگذارد و الا عرف اصالة الطهاره جاری  
می‌کند، عرف استصحاب جاری می‌کند، عرف  
اصالة النجاسة جاری می‌کند و امثال ذلک، و همین  
اصول عملیه را در سایر قضایا و مسائل بکار  
می‌برند.

استصحاب در جائی جاری می‌شود که غلبه ظن  
با آن مورد متیقن باشد نه این که ما در موردی  
استصحاب را جریان می‌دهیم که حتی مثلاً پنج در  
صد احتمال بقاء حکم یا موضوع باشد، در آن جا  
می‌گوئیم لا تنقض اليقين بالشك این مورد را شامل  
می‌شود! الان که یقین داریم! بل انقضه بيقين الاخر،  
الان که یقین بر خلاف نیامده قبلاً که هم یقین داشتیم  
الان و لو این که خمسه بالمیئه احتمال بقاء حکم

هست یا احتمال بقاء موضوع است ما استصحاب را جاری می‌کنیم! نخر استصحاب در این جاری نمی‌شود.

اگر شما بخواهید استصحاب را جاری کنید باید در این روایت هم جاری کنید، ثوب یهودی است خب باشد، چرا حضرت می‌فرماید ثوب یهودی را لا تُصل فیه؟ چون استصحاب جریان ندارد. با این که احتمال عقلائی وجود دارد که این لباس یهودی لعل که این که یک سال هم پوشیده، دو سال هم پوشیده، احتمال عقلائی است که این در این جا اصابة با خمر نکرده باشد. پس به همین دلیل این روایت یکی از ادله‌ای می‌شود که شما این را در باب استصحاب باید مورد استفاده قرار بدهید لعدم جریان الاستصحاب فی کل موضع و فی کل موطن الا این که عُرف یجری هذا الاصل فی ذلک الموطن و فی هذا الموقف، و چون در این جا به نظر عرفی و به نظر عادی ممکن نیست که یک نفر یک لباسی را یک سال پوشد گرچه احتمال عقلائی دارد ولی به حسب احتمال عادی چون ممکن نیست که یک نفر پوشد و اصابة با خمر نکند، لذا در این جا جای استصحاب نیست. آن جا امام علیه السلام حکم به استصحاب می‌کنند این جا در سایر مواضع امام علیه

السلام حکم به استصحاب نمی کند. این به خاطر فقه الحدیث این قضیه.

و اما مطلبی که در این جا هست که بخاطر آن قضیه ما می توانیم استفاده دیگری را اصلاً از خود این روایات بر این مطلب بکنیم این است که در زمان سابق، این پارچه هایی که یهودی و نصاری و مجوس و سابری و امثال ذلک درست می کردند، دستگاه و ماشین که نبود، آن زمان سابق دستگاه ماشین بافی و پارچه بافی یزد و کشفاف یزد و اینها که نبود که از یک طرف پشم بدهند از آن طرف در بیاید، یکی یکی اینها می آمدند و با دست خودشان همان طوری که قالی باف های ما با دست خودشان قالی می بافند، آنها هم این قماش را بوسیله ید می بافتند، خب قطعاً در این مدت این دست عرق می کند و به این قماش برخورد می کند. چه طور ممکن است که فرض بکنید در آن گرما و امثال ذلک، در تابستان اینها بیایند و یک پارچه ای را بیافند که این همه زمان طول بکشد و این وسط دستشان عرق نکند؟ نمی شود یک همچین چیزی، یعنی این یک احتمال نیست، این یک امر واقعی و عقلانی است. اگر کفار نجس بودند و نجاست اینها بواسطه

رطوبت عرق بر آن لباس سرایت بکند قطعاً باید امام  
علیه السلام بفرماید که هر لباسی را که یعمله  
المجوسی و یعمله المشرک لا بُدَّ أَنْ تَغْسِلُوا و بعد  
تصلی فیه، ولی حضرت در این جا لباسی را که آنها  
عمل کنند و حیاکت کنند و بیافند، حکم به عدم  
غسل و جواز صلاة فیه می‌کنند، لباسی را که  
خودشان پوشند، اگر قرار بر رطوبت است در هر  
دوی این‌ها رطوبت سرایت می‌کند، هم در عمل در  
آنجا و هم در آن جا، پس معلوم می‌شود، یعنی نفس  
این ادله، نفس خود همین روایات دالّ بر عدم  
نجاست مشرک است بلکه نجاست آنها نجاست  
عرضی می‌شود. پس با همین ادله ما ثابت کردیم که  
اینها نجس نیستند. بحث مربوط به اینها تمام شد.

خلاصه الکلام در این مطلب در این جا این شد  
که ما چند نوع روایات در باب نجاست کفار داریم:  
یکی اسنار است که این اسنار هم در بحث  
طهارات و نجاسات می‌آید و هم در بحث اطعمه و  
اشربه، هر دوی اینها را شما مطالعه کنید. در بحث  
اسنار نتیجه بحث در روایات به این رسید که سؤر  
مجوسی و مشرک فی حد نفسه تا مادامی که شرب  
خمر و اکل لحم خنزیر نکنند ظاهر است و روایات  
در این زمینه زیاد بود و ما روایات را بیان کردیم هم

در اطعمه و اشربه، اتفاقاً در اطعمه و اشربه بیشتر از اسنار هست که مقداریش را خواندیم، دیگر حالا چون من روایات جدیدی را پیدا نکردم لذا اینها را دیگر ارجاع می‌دهم بر ما سبق. و در باب اطعمه و اشربه و در باب اسنار آن سُوری منهی بود که در آن سُور اکل لحم خنزیر و شرب خمر در آن جا مد نظر هست لذا امام علیه السلام از راوی سؤال می‌کند أ یأکلون لحم الخنزیر؟ یا ایشربون الخمر أم لا؟ اگر خود کافر فی حد نفسه نجس باشد سؤال از اکل لحم خنزیر لغو خواهد بود، سؤال از شرب خمر دیگر در این جا لغو خواهد بود. پس بنابراین ما استفاده می‌کنیم که نهی که حضرت در آن جا می‌کنند این نهی، نهی تنزیهی است نه نهی تحریمی، دلیل بر این مطلب یک روایتی هست که این روایت را عرض کردیم و اتفاقاً این روایت در این جا هم آمده از کتاب... در بحث...، یک روایتی در این جا بود که به دو صورت می‌شود این را بخوانیم، حالا من این را عرض می‌کنم:

روایت روایت اسماعیل بن جابر است که قال قلت لابی عبدالله علیه السلام، محمد بن یعقوب روایت را نقل می‌کند، ما تقول فی طعام اهل

الکتاب؟ فقال لا تأکله، ثم سکتَ هنیئةً ثمَّ قال لا تأکله، ثم سکتَ هنیئةً ثمَّ قال لا تأکله و لا ترکُ تقولُ أنَّه حرام. ولكن ترکه تنزه عنه، إِنَّ فِي آئِيَةِ الْخُمْرِ وَ لَحْمِ الْخَنزِيرِ، پس بنا براین حضرت در این جا تصریح می کنند بر این که خود آنها نجس نیستند بلکه این نجاست آنها نجاست عرضی است.

البته این روایت به یک نحو دیگری نقل شده، روایت درست بن ابی منصور است در یک کتاب دیگر که می فرماید: یا اسماعیل لا تدعه تحریماً له ولكن دعه تنزهاً له و تنجساً له، إِنَّ فِي آئِيَةِ الْخُمْرِ وَ الْخَنزِيرِ. خب این روایت هم بود.

روایت امام رضا علیه السلام هم بود که خادمه ایشان هم نصرانی بود، حضرت فرمودند دستش را می شوید و اشکالی ندارد. در حالی که خادمه غذا و همه چیز برای امام می آورد، اینها هم که خب در این جا بود.

در یک روایت دیگر باز روایت تهذیب بود که روایت و شاء است که آنه کره سور ولد الزنا و اليهودی و النصرانی و المشرک و کل من خالف الاسلام. در این جا حضرت مشرک و یهودی و نصرانی را در یک قران قرار داد و به عنوان کره ذکر

می کند، خوشش نمی آید و قال اشدُّ ذلک عندی سؤر  
النَّاصِب، که در این جا مشرک هم مثل یهودی و  
نصرانی و اینها آورد شده. خب این باب اسئار بود.  
پس در باب اسئار مطلب بر این تعلق گرفت که  
خود سؤر مشرک، یهودی و نصرانی فی حد نفسه  
اشکال ندارد بلکه نجاست اینها و نهی که از اینها  
شده عرضی است بخاطر عدم مبالات به خمر و  
نجاسات مانند بول و امثال ذلک. این باب اسئار بود.  
اطعمه و اشربه هم داخل در همین باب بیان شد.  
نهی از تلبس به لباس آنها هم عرض شد که همه  
اینها دلالت بر خلاف دارد.

در خود باب نجاست کفار هم روایاتی که در آن  
جا بود عرض شد که بحث مصافحه و اینها بود و  
نهی از مصافحه طبق روایاتی که در آنجا بود این  
روایات نه تنها دلالت بر حرمت نمی کردند بلکه دلیل  
بر خلافش هم در این جا، در باب نجاست کفار  
ایشان آورده بودند.

در باب مضاف روایاتی که در باب ماء الحمام  
بود آن جا هم ما می دیدیم که کراهت غسل از مائی  
که ولد زنا یا یهود و نصاری از آن آب خودشان را

شستند از آن روایات مشخص می‌شد. اضافه بر این که در جائی که معاشرت با اهل کتاب در غذا اشکال نداشته باشد به طریق اولی در بحث غسل با آب و وضوء با آب هم همین طور است الا این که در آنجا عرض کردیم که چون مسئله، مسئله وضوء است و وضوء هم برای صلاة است لذا در آن جا ممکن است که، ممکن است یعنی همین است که حضرت نهی از بقایای غسله یهود و نصاری را از باب همان کدورت در آب، مورد نظر قرار دادند و الا اگر بحث نجاست بود به طریق اولی آنیه آنها باید نجس باشد در حالی که مسئله به این کیفیت نبود و وانگهی لا شک و لأشبهه که ولد زنا قطعاً نجس نیست ولی در عین حال نهی از غسله ولد زنا این حکایت از همان کدورت می‌کند نه این که دلالت بر یک حکم تکلیفی حرمت و نجاست خارجی می‌کند. این هم مربوط به اینها. در ابواب ماء مضاف، در آن جا هم مسائل و روایات به همین کیفیت عرض شد.

روایاتی که در مجموعه این [ابواب مختلف هست] و به نظر نمی‌رسد که مثلاً حالا در جائی دیگر باشد مگر این که از باب استطرادی حالا در یک جا

از فقه یک روایت باشد، اگر هم باشد با توجه به روایاتی که - حالا البته بحث‌های فقهی و تفسیری آن می‌آید - در این زمینه‌های مختلف، در این ظروف مختلف، اسنار، نجاست کفار، اطعمه و اشربه و لباس‌های آنها و همین طور ماء الحمام و امثال ذلک ذکر کردیم، ما دلیلی برای نجاست کفار پیدا نکردیم. همه آنها از اول تا آخر طاهر هستند، همه به یک کنار [(اصطلاح مشهدی ها)]، و نجاست آنها نجاستشان عرضی است و در اینجا فرقی در این مورد بین یهود و نصاری و مجوس و بین غیر آنها از سایر اقسام مشرکین وجود ندارد.

از روایات ما چیزی را بدست نیاوردیم. حالا باید برویم سراغ اجماع و عمل صحابه در زمان ائمه و بعد از زمان ائمه و ببینیم که آنها که حکم به نجاست می‌کردند به چه دلیل بوده؟ و آیا دلیلی غیر از این داشتند یا این که دلیل اینها همین بوده؟ فردا انشاءالله بحث ما بحث تفسیری است. تفسیر آیه

..... **إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ...** ﴿التوبة، ۲۸﴾، آن را از کتب مختلفه، از عامه و خاصه می‌آوریم، بحثمان هم چند روز طول

می‌کشد. وقتی که بحث تفسیری مان تمام شد بحث  
فقهی را شروع می‌کنیم.

سؤال: ...

جواب: آقا هر کسی که از شکم آدم دو پا در  
بیاید [طهارت ذاتی دارد و نجس نیست]. [ما نجاست  
را از این روایات نفهمیدیم. حالا ببینیم از نظر  
فقهی،] مسئله چه صورتی پیدا می‌کند.

سؤال: در این روایات همه‌اش از مجوس سؤال  
شده است، از کفار بت پرست و کفار دهری سؤال  
نشده.

جواب: اصلاً آن موقع اینها نبودند

سؤال:

جواب: خب آن جا می‌دانم. آخر در بعضی از  
جاها حتی مشرک هم آمده، در بعضی از روایات، اِنَّه  
کِرِه سؤر ولد الزنا و اليهود و المجوس و المشرک،  
سؤال: مشرک به اهل کتاب هم اطلاق می‌شود

جواب: می‌دانم، خب مشرک را در قران او قرار

داده، یهود و مجوس و نصرانی و مشرک

سؤال: بت پرستها هم می‌شود، بت پرست باز

اعتقاد به خدا دارد، آنها که منکر خدا هستند آنها چه؟

جواب: هر کسی که باشد. ما نمی گوئیم نجس

هست یا نیست، ما از روایات دلیل بر نجاست پیدا

نکردیم

سؤال: اینقدر عام نیست که شامل ملحدی که

منکر خدا هم هست بشود

جواب: می دانم، دلیل بر نجاست چیست؟

سؤال: هان! بله شما دلیل را می گوید!

جواب: من این را می گویم، می گویم مشرک،

البته مشرکی که در این جا هست منظور فقط آن

کسی نیست که قائل به ثنویت و اینها باشد، مشرک

یعنی کسی که خارج از این سه تا است. در آن موقع

هم اصطلاح، همین بوده، کسی که خارج از این سه

تا است ولو ملحدین، آن دهریون و اینها، همه را

مشرک می گویند. آنها همان طبیعت را صانع برای

دنیا می دانند، نفس طبیعت را می دانند و خب این هم

شُرک است دیگر، اصطلاح اصطلاح عام است.

سؤال: لفظ کفار بر اهل کتاب هم اطلاق می

شود؟

جواب: چرا، بله کفار شامل اهل کتاب هم می

شوند.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ